

و مشغول بزن و بکوب و رقص بودند و وضعیت نشان میداد که رعایت انضباط نظامی را دیگر لازم نمیدانند. رئیس آنها را بکناری کشیده و بوسیله مترجم سؤال و جوابهای ذیل مبادله شد:

من - میدانید بکجا ورود کرده‌اید؟

او - خیر

من - میز و نیمکتها بشما میگویند اینجا مدرسه است با احترامی که برای مدارس قائل هستید چگونه راضی شده‌اید مدرسه را اشغال نمائید؟

او - ما جا خواسته بودیم باینجا هدایت شده‌ایم اگر اطلاع پیدا میکردیم مدرسه را تخلیه وبما وامیگذارند هرگز قبول نمیکردیم.

من - خواهش میکنم همراهان موقتاً از نیمکتها استفاده نمایند تا مذاکره خود را با حکمران به نتیجه برسانم که محل دیگری برای شما در نظر بگیرند.

او - بسیار خوب موافقم.

آنچه بخاطرم مانده این است که مدرسه تخلیه وارکان حرب قشون روس بمنزل رئیس مدرسه اکتفا کردند.

شایعاتی که از سوء رفتار قشون روس زبانتزد خاص و عام بود و پیش بینی اینکه ممکن است در اثر شدت سرما و احیاناً مسدود شدن راهها توقفشان بطول انجامد مرا بر آن داشت با صاحبمنصبان آنها طرح دوستی بریزم تا بتوان از حوادث محتمل الوقوع جلوگیری کرد.

بطوریکه در پیش گذشت محل بیتوته من به توقفگاه آنان وصل و از داخل بوسیله دری بهم راه داشت مکرر بملاقات آنها میرفتم بگرمی پذیرفته میشدم ضمن صحبت خواهش میکردم بنظامیان اکیدآسپارش شود عملی از آنها سر نزنند که تفنگچیان ملی خشمگین شده در مقام مقابله و تلافی برآیند ضمناً قوای ناچیز ملی و تعصبات دینی و وطنی آنها را سنگری نفوذ ناپذیر

جلوه میدادم.

گشت شبانه تفنگچیان ملی از مقابل کاروانسراهائی که نظامیان روس در آن توقف داشتند در سرمای سخت و برف و بوران مرتب ادامه داشت و بطوری صحنه سازی میشد که تهدیدات بی اثر نبود.

از سوانح دیگری که بموقع جلو گیری و بغیر گذشت این بود که:

رئیس صحیه زنجان که از مردان نیک و در شرب مشروبات الکلی امساک نداشت شبی نوبه پاسداریش مست بمحل تمرکز تفنگچیان شبگرد ملی میآید و پس از مذاکراتی با سایر پاسداران قصد عزیمت بکاروانسرائی که سالداتهای روس در آنجا بیتوته میکردند بسرش میزند و میگوید امشب باید تکلیف شهر با قوای اجنبی روشن و بنگرانی و وحشت اهالی خاتمه داده شود تا بتوانند با آسایش خیال بخواب روند.

هر قدر رفقاییش تلاش میکنند موفق نمیشوند او را از حرکت باز دارند خوشبختانه بموقع رسیدم چون دکتر را بقدری سرمست و لول یافتم که پند و اندرز در او مؤثر نبود دستور دادم او را خلع سلاح کردند و روی دست بمنزلش رساندند.

الحق والانصاف در طول توقف آنها کوچکترین شرارتی با آنها افسار گسیخته بودند بروز نکرد فقط یکدفعه مناقشه و مشاجره روی داد که بدون تصادم با حسن نیت رفع شد از رئیس آنها کله کردم گفت تقصیر سالدات نبوده وقتی در مقام تحقیق برآمدم معلوم شد سالداتی میگذاشته و آماج سنگ اندازی بچهها از روی بام شده و تولید مناقشه کرده، وقتی این همه صبوری و ملایمت و بی آزاری در زنجان از قشون روس دیده شد در صحت شایعات و انتشارات وحشتناک تردید پیدا کردم.

کسبه تنها این نگرانی را داشتند که قشون روس در مقابل قیمت اجناس مورد احتیاج خود منات میپرداخت در این عمل هم تقصیری متوجه آنان نبود

زیرا پول رایج در اختیار نداشتند و ظاهراً وسایلی هم پیش بینی شده بود که بتوان در قزوین منات را با پول رایج تبدیل کرد.

قشون روس ایران را تخلیه کرد و از موضوع روز خارج شد، پذیرفتن متنفذین در حزب دموکرات که با هم حکم سنگ و سب و داشتند و در حوزه‌ها نیز شرکت نمی‌کردند و استنباط اینکه لیدر حزب مشغول کاسبی و سر کیسه کردن است مرا بشدت نگران کرده بود و قایعی هم اتفاق می‌افتاد که بتأثراتم می‌افزود من جمله بامداد گاهی صدای چندشلیک شنیده شد در مقام تحقیق بر آمدم معلوم شد ضرب المثل (کنه کرد در بلخ آهنگری - بشو شتر زدند کردن مسگری) بدین کیفیت مصداق پیدا کرده که با دو نفر از اعضاء به بهانه اینکه در سلماس کلدانیان حین زد و خورد عده‌ای از مسلمین را کشته‌اند دو سه خانوار ارمنی را که نزدیک هم سکونت داشتند غافلگیر کرده زن و مرد را بقتل رسانیده و بکودکان نیز ابقا نکرده‌اند، فقط پیره زنی آنها مجروح جان بدر برده و در خانه نایب‌الصدر که از علماء طراز اول متنفذ اعیان منش بود تحصن اختیار کرده و شك نداشتم این عمل و حشیانه صرفاً بمنظور قدرت نمائی و بدون اطلاع کمیته محلی انجام نگرفته است. عجیب اینکه در مقام این بودند همان روز موقعیتی بدست آورده ضرب شست خود را تکمیل و یهودیان را نیز قتل عام نمایند. با نگوهرش و تقبیح بسیار بهر زبانی و بیانی بود آنها را متقاعد و جلو گیری کردم و شکفت انگیزتر آنکه با معلوم و مشخص بودن قاتل یا قاتلین دستگاه حکومت برای تعقیب آنها کوچکترین اقدامی ولو ظاهر سازی باشد به عمل نیاورد.

حزبی بنام سوسیالیست با کلمه مضافی که بخاطر ندارم بوسیله یکی از رؤسای ادارات که نام و شغل او هم بنظر نمی‌آید و مرد جا افتاده‌ای بود تشکیل یافت و از حمایت نایب‌الصدر فوق‌الذکر که از مخالفین و اعداء سرسختم بود و از کلمه عبدالعلی زاده که بجای نام خانوادگی انتخاب کرده بودم و بعلت

خاطره های بدی که از این اسم داشت سخت در بیم و هراس بود برخورداری کامل داشت.

توده از این سزب چون سران آنرا میشناخت استقبالی نکرد و بعدهای از ملاکین و متنفذین اختصاص یافت و رونقی نگرفت.

رفته رفته جبهه باصطلاح مستبدین نیرو میگرفت و با شکستهای قشون متحدین دست از آستین بیرون میآوردند و با روشی که کمیته محلی حزب دموکرات درپیش گرفته بود غیرمنتظره هم نبود.

بطوری که واقعه بعد تائید کرد در مقام ترور من بودند و چون خیلی بیباکی و از خود گذشتگی بخرج می دادم توفیق حاصل نمی کردند.

یکی از حوزه های معتبر حزب در منزل حاجی امین التجار از بازار گافان سرشناس تشکیل میشد من هم عضو و منشی آن حوزه بودم و در حقیقت حوزه نمونه بود که افراد در آن تعلیمات حزبی دیده و از آن منشعب و مأمور تشکیل حوزه های دیگر میشدند.

یکی از شبها که در آن حوزه بودم صدای پای غیر عادی از سنگفرش حیاط همه را متوجه و گوش بزنگ کرد حاج امین التجار از نو کرش جویا شد جواب داد، برادر فلانکس است (اشاره بمن) قدرت تکلم ندارد و بمحس ورود باطاق از حال رفت.

برادرم حسن قریب دو سال از من کوچکتر و در مدرسه اسعدیه سمت معلمی داشت من به تکمیل صورتجلسه ناتمام پرداختم و صاحبخانه برای بحال آوردن برادرم رفت، وقتی بهوش آمد اظهار داشت در تالار برای طبخ غذا آتش افروخته بودم چند تیر باطاق شلیک شد (اطاق یا تالار قدیمی و دارای ارسیهائی بود که سراسر آن شیشه و داخل اطاقها بخوبی نمایان بود) از در دیگر فرار کردم و خود را باینجارساندم.

برای رفتن بمنزل آماده شدم حاج امین التجار مانع شد و هر قدر اصرار و

التماس کرد شب را در آنجا بگذرانم بخرج نرفت و گفتم ترس بیشتر جلب خطر میکند باید شب را در منزل خود بگذرانم.

میرزا عبدالقادر نام که در سلك تجار و تنها رفیق شفیق من و از اکراد متمصب و جوانی با ایمان و پاکدل و نیک نهاد و اهل سقز بود در آن حوزه عضویت داشت و منزلش سرراهم بود باتفاق حرکت کردیم ، نامبرده سمت شهبندری عثمانی را که در ردیف کنسولی یا مادون آن بود داشت و وسایل حرکت اسرا و جاسوسان متحدین را که از زندان‌های روسیه فرار می کردند و مسیر آنها زنجان بود فراهم میکرد تا سالماً با وطن خود برسند و در این کار غالباً با هم تشریک مساعی میکردیم . هر قدر سعی کرد مرا در منزل خود نگاهدارد نپذیرفتم دوسه نفر از کردهای رشیدی که همواره در منزل داشت مسلح کرد و بمنزلم فرستاد نظمیة مفلوک زنجان هم که از واقعه خبر یافت چند نفر را فرستاد بامها را و ارسی و جای گلوله را معاینه و محل مرتکبین را مشخص کردند و چون اسباب خانه با آنکه پس از فرار برادرم کسی در خانه نبود کسر و نقصانی نداشت باین نتیجه رسیدند که مرتکب چند نفر و قصد سرقت هم در کار نبوده است.

کردهای مسلح دوسه شب پاسداری میکردند تا با امداد آنان را مرخص نمودم فقط يك قبضه از تفنگها را نگاهداشتم و تا چندی با برادرم بنوبه پاسداری میکردیم.

پس از آنکه قشون روس جبهه ترکیه را ترك و زنجان را هم تخلیه نمود قوای عثمانی در ایران پیشروی کرد و جوخه‌ای از آنها بزنجان آمده در خارج شهر جا گرفتند گاهی باتفاق میرزا عبدالقادر از آنها دیدن میکردم سلحشورانی مهذب و مهربان و دلیر و با جرأت بودند ولی توقف شان بطول نیانجامید و با پیشرفت قشون انگلیس در عراق عرب و سرازیر شدن بخاک ایران عقب - نشینی کردند .

با نقل داستان فرارم به تهران قارئین محترم را از انتظار بیرون آورده به اصل واقعه خواهم پرداخت و با قرائت مطالبی که ممکن است برای آنهایی نتیجه باشد در دسر نمیدهم.

عده‌ای از قشون انگلیس به زنجان آمده در خارج شهر اردو زدند با آنکه وجوه اهالی بدیدن اردو و ملاقات با سران آن میرفتند من از تنفر یا ترس هر طور تصور نمائید مطلقاً به آنها نزدیک نشدم حتی محل اردو را نمیشناختم. وضعیت اجتماعی آنروز ایران و حرارت و فعالیت احزاب با پیشرفت یا شکست متحدین بستگی داشت و با ورود قشون انگلیس معلوم بود مخالفین آنها مخصوصاً امثال من که بومی نبودیم در مخاطره هستیم بعضی مخالفین داخلی هم که فرصت بدست آورده بودند از سعایت مضایقه نداشتند.

مهربانی‌هایی که به معلمین کرده بودم ثمر بخش شد و یکی از آنها که برادرش در اردو گاه انگلیس به جاسوسی اشتغال داشت خبر داد قصد گرفتن مرا دارند. چاره جز فرار نبود ولی میرزا عبدالقادر را بمناسبت اینکه شهیندر عثمانی بود بیشتر در خطر فرض میکردم میخواستم اول او را نجات داده باشم زیرا بار نمیرفت و فرار مرا مقدم میشمرد و بالاخره فائق آمد.

محرمانه کاری دو چرخه تك اسبی که مخصوص حمل عدل‌های توتون بود کرایه کردم و چون مقدمه کسالت بروز کرده بود برای ملاقات از خانم و بچه شیر خوارم به مددکاری احتیاج داشتم.

در زنجان با مساعی رئیس مدرسه و من چاپخانه سنگی تأسیس شده بود که مرحوم سید مرتضی معروف را برای تصدی آن از تهران طلبیده بودیم و با من سابقه دوستی داشت و مدتی در يك محله منزل داشتیم پسر بزرگی داشت او را مناسب یافته همراه برداشتم.

باید نوع کاری که ما را بمقصد رساند و فعلاً هم در تهران گاهی دیده میشود که با آن خاک کشی میکنند در نظر مجسم یا یکی از آنها را تصادفاً

و رانداز نمائید و جاده‌های سنگلاخ و پرنشیب و فراز آن زمان را بخاطر بیاورید تا بهتر بتوانید احساس کنید با چه صعوبت و مشقتی سه نفر بزرگسال و یک طفل خود را در آن گنجانده و بتهران رسیده‌ایم.

حین حرکت بوسیله همان معلمی که باعث نجاتم شد اطلاع پیدا کردم شخصی را که بمناسبت سابقه خدمت در نظام به سرهنگ مشهور و بی‌شبهت بمن نبود عوضی گرفته و به قزوین که قشون انگلیس از طریق دیگر خود را بآنجا رسانیده و عازم سرحدات روسیه بودند فرستاده‌اند و بمحض رفع اشتباه او را برگردانده‌اند این بود که برای دور شدن از منطقه خطر به سورچی سفارش کردم تندتر براند.

وقتی مسافتی طی و هوا روشن شد و اهمه دیگری بر من استیلا یافت و آن این بود که یک نفر را با لباس شبیه به نظامیان میچ پیچ بسته با کلاه پوستی مخصوص قفقازی‌ها بدون انحراف پشت کاری روان دیدم بتصور اینکه جاسوسی است مرا تعقیب میکند تا موقع و محل مناسبی جهت توقیف بدست آید ناراحت و از شما چه پنهان بیمناک شدم با اینحال با او گرم گرفتم و در قهوه‌خانه‌های بین راه او را بجای دعوت می‌کردم تا روزی که غفلتاً ناپدید شد و رفع نگرانی از این حیث شد و بعداً او را در تهران دیدم ولی تب رو بشدت گذاشت و منجر به حصبه خطرناکی شد بیهوش افتادم و مثل یک لنگه توپون مرا از کاری پائین و بالا می‌انداختند بطوری که نفهمیدم مسافرت چند روز طول کشید و کی بتهران رسیدیم به خانه پدر زخم وارد و چند ماهی بمعالجه پرداختند و پس از بهبودی مرحوم نیرالملک که از رجال نیکنام و مرد سلیم‌النفس و معارف دوست بود و سالیان دراز معاونت وزارت معارف را داشت و از دوران تحصیلی که در امتحانات سالیانه دبستان دانش حاضر میشد مرا میشناخت احضارم کرد و با بیانات قانع‌کننده با سمت نظامت بمدرسه متوسطه ادب فرستاد.

ایران و کمونیزم

این فصل بمنظور اینکه طول آن کوتاه‌تر و مطالب تجزیه و تفکیک شده باشد به چند باب تقسیم میشود.

این نکته لازم بتذکر است که برای نگارش این فصل هیچگونه یادداشتی در اختیار نداشته‌ام و حسب حیات و زندگی آزاد همه را از بین برده و آنچه را نوشته میشود بزحمت از خاطرات و مغزخسته و از کار افتاده بیرون میکنم بنا بر این چنانچه در ذکر وقایع تقدم و تأخیری روی دهد یا وقایع و مسائلی بدست فراموشی سپرده شده باشد معذور و قابل عفو فقط میتوان اطمینان داشت آنچه نوشته میشود واقعیات و مصون از نظریات خاص است.

باب اول - طرفداری اجانب

طرفداری از اجنبی و به عبارت دیگر اجنبی پرستی نسبتی است که از صدر مشروطیت مصطلح شده و باب شده و هر شخص و دسته جهت سرکوب کردن مخالفین و لجن مالی رقبا و معارضین بکار برده و چند سالی است بمناسبت اینکه امور سیاسی و اجتماعی يك کاسه شده و در يك محور میچرخد و ابواب حزب سازی و دسته بندی مسدود گردیده و هر کس هوس جاه و مقامی دارد با نزدیک کردن خود به ارباب قدرت و تملق و چاپلوسی و جلب توجه آنان نیل بمقاصد زودتر میسر است از استعمال افتاده با این حال عنوان مزبور را چون باموضوع این فصل بی ارتباط نمیبینم قابل تجزیه و تحلیل میدانم. بنظر نگارنده طرفداران اجانب را در هر کشوری بطور کلی منهای توده آلت دست میتوان به سه گروه متمایز تقسیم کرد.

توده بآن دسته از مردم اطلاق میشود که با داشتن اکثریت در مقدرات خود مداخله واقعی ندارند و واگذاری کار مردم به خود مردم که بعضی حکومتها شعار خود قرار میدهند اغفال آمیز و هیچگاه در مقام اجرا و عمل در نیامده‌اند و این مطلب مانع آن نیست که توده را برای اداره کردن امور اجتماعی خود لایق ندانیم و چون آماده کردن مردم برای اداره امور از وظایف هیئت‌های حاکمه است که با منافع آنها اصطکاک دارد خود را ناگزیر میبینند تمام طرفی را که ممکن است به چنین نتایجی منتهی شود مسدود نمایند بنابراین قافله تابه حشر لنگ میماند.

توده محکوم است با تحمل انواع و اقسام شداید و مصائب هزینه‌های کمر شکن دستگاههای دولتی را تأمین و وسایل بهترین زندگی را جهت طبقات ممتازه فراهم و شکم دیگران را سیر کند و حق چون و چرایی نداشته و اگر که گاهی به تحریک طبقات ممتاز یا مزدوران اجانب عرض اندام و اظهار وجود نماید جز شعارهای مرده باد و زنده باد که نمی‌داند تقاضای مرگ یا حیات چه کسی را مینماید و برای چیست نقشی ندارد.

سه گروه طرفدار اجنبی عبارتند از :

۱- آنهایی که با در نظر گرفتن امکانات نظامی و اقتصادی و تحریک یک کشور خارجی که در این قرن وسایل سریع السیر قرب جوار و همسایگی را هم تحت الشعاع قرار داده نجات و فلاح و ترقی و پیشرفت کشور خود را درهم آهنگی و تبعیت از سیاست آن تشخیص می‌دهند.

این دسته در صورتی که طرفداری آنها مبنی بر عقیده و ایمان واقعی باشد ولو اینکه راهی بخطا رفته باشند قابل هیچگونه شماتت و ملامت نیستند و مخالفین باید از سم پاشی احتراز جسته و چنانچه گمراه تشخیص شدند با دلیل و برهان آنانرا براه راست هدایت نمایند و عنوان اجنبی پرستی باین دسته متصفانه نیست کما اینکه در دوره قاجاریه دربار یک طرفه هواخواه دولت روسیه و متکی

به سیاست آنها بوده و در صدر مشروطیت اکثر زعمای ملی که معدودی از آنها هنوز در قید حیاتند طرفدار سیاست دولت انگلیس شدند و شاید حالا هم باشند و بعد از آنها در جنگ اول بین المللی و اوایل جنگ دوم بین المللی جانب داری از سیاست دولت آلمان ضروری تشخیص شد که به اشغال کشور منتهی گردید این اواخر هم سعادت و فلاح کشور را به تبعیت از سیاست دولت امریکا که دارنده زر و زور هر دو میباشد می دانند و این رویه اختصاص بممالک عقب افتاده ندارد. و اگر بممالک راقیه نظر افکنید میبیند حال بدین منوال است و در هر کشوری حتی کشورهای مقتدر درجه اول دسته های مختلف العقیده یافت می شوند که هر يك موافقت و تبعیت از سیاست کشور مورد نظر خود را تبلیغ مینمایند و بقدری این مسئله واضح و عیان است که بذکر شواهد حاجتی نیست کافی است تقسیم فعلی دول را به دو بلوک شرق و غرب در نظر آورد.

۲- کسانی که فریب الفاظ فریبنده تو خالی و ظواهر را خورده بدون نیت خاصی داخل احزاب و دستجاتی می شوند که در باطن جهت اجرای مقاصد خارجی می گردد و از آن بهره برداری می شود یا درباره عقایدی که به آنها تلقین شده و نتیجه بسود بیگانه است علی العمیا تبلیغاتی می نمایند بدون اینکه از منشاء و مبدا و نتیجه کار خود آگاه باشند اگر به حکم قانون که رکن اساسی هر جرمی را قصد و سوء نیت دانسته معتقد باشند این دسته هم طیب و طاهر و براقوال و افعالشان مادام که مخمل امنیت و آسایش اجتماع نشده باشد هیچگونه مسئولیتی با آنها نیست.

۳- اجنبی پرستان مزدور حرفه ای که عالماً در مقابل اجرت یا قبول تحف و هدایا و نظایر آنها و با مواعید جاه و مقام و بالطبع نیل بآنها اعمالی به ضرر کشور انجام می دهند یا از ایفای وظایف شانه خالی می کنند.

ممکن است با در نظر گرفتن نوع اقدامات و میزان ضرری که از اعمال این طبقه به کشور می رسد بتوان نسبت به آنها قائل بارتفاق شده یا غمض عین

کرد ولی با هیچ تأویل و تفسیری برائت حاصل نخواهند کرد و مرگ هم قادر نیست لکه‌های تنگ را از جبینشان بزدايد .

متأسفانه این عده بیشتر میان گردانندگان دستگاههای حکومت‌ها و ارباب نفوذ جا دارند و شواهد بسیار هست که همه‌می‌دانند و ذکر موارد و ارائه مدارك علاوه بر آنکه مرا از مقصود اصلی منحرف و لااقل دور میسازد ارتباطی با موضوع پیدا نمی‌کنند .

باب دوم - وسایل تبلیغ

برای احترام از تو وارد و درهم ریختن مطالب در معرفی نوشتجات و وسائلی که مرا گرم و وادار به تشکیل حزب کمونیست نمود و عزمم را به تبلیغ آن راسخ ساخت مقید به رعایت ساخت مقید به رعایت تقدم و تأخر نمیشوم و همه‌را که بیش از سه فقره آن قابل ذکر نیست در این باب می‌گنجانم .

الف - در اواخر سال ۱۲۹۷ که هنوز رژیم دولت جمهوری شوروی سوسیالیستی از طرف دولت ایران شناخته نشده و رابطه در بین نبوده و فقط اسمی از بالشویک در تهران طنین انداز بود در منزلی واقع در یکی از کوچه‌های جنوب تهران نزدیک انبار غله پیرمرد روشن ضمیر نیکو شیمی به حال انزوا بسر میبرد و هر وقت بر او وارد می‌شدید او را پشت میز کوچکی روی تشکچه نشسته مشغول کتابت می‌دیدید و به قدری در این امر ساعی و پشت کار داشت که بی‌اغراق شانزده ساعت از شبانه روز را به استکتاب کتبی که در پیداری ایرانیان و سرنگون کردن سلطنت قاجاریه تأثیری به سزا داشت و امروز هم کسی جرأت طبع و نشر اکثر آنها را ندارد صرف می‌کرد و به قدریک مطبعه فعالیت داشت .

این پیرمرد از بقایای قربانیان سده اصفهان بود که در اواخر سلطنت

ناصرالدین شاه و حکومت ظل السلطان در آن شهر بادسایس مختلف به بهانه بایگری در معرض قتل و غارت قرار گرفتند و نیمه جان خود را با گوش از دست داده با تفاق داماد و اطفالش بتهران رسانده بود و پس از گذشتن سالها از آن زمان هنوز رعب آن زائل نشده و با تغییر نام در کنج خانه منزوی بود و بندرت بطوری که دیده و شناخته نشود عبا سر کشیده بیرون میآمد تا کتابی بفروش رساند یا حوائج طالبین را بر آورد و انگیزه او از فروش کتاب نیز نه از لحاظ مادی بود بلکه عقیده داشت بانشر آن ها خدمتی بکشور انجام میدهد. با ادوار برون مستشرق معروف انگلیسی هم خصوصیت و رابطه داشت و باهم مبادله کتاب مینمودند. باین شخص قرابت نسبی پیدا کرده بودم و بهمین جهت بخلوتگاه او راه داشتم.

یکی از روزها که باطاقش وارد شدم باستنساخ جزوه با جوهر قرمز مشغول بود دزد کی به آن نظر افکندم موضوعی تازه ای یافتم با اجازه اش مطالعه کردم از خود بیخود و آشوب و غوغائی در مغزم تولید نمود. این جزوه سحر که عنوانی نداشت بنظرم در چهار صفحه کوچک تحریر و در حدود ۲۰ یا ۲۵ ماده کوتاه داشت بقدری روان و محکم و گیرا و پرمعنی بود که از بهترین کلمات قصار گوی سبقت میربود و خواننده را در مقابل خود مسحور و میخکوب میکرد و تمام افکار و اندیشه های دیرینه اش را از یاد میبرد.

تا کنون در هیچیک از نشریات کمونیستی و توده اثری از جزوه مزبور ندیده ام و ندانستم از کجا بدست آن پیر بزرگوار افتاده و مترجمش کی بوده. اینک خود را قابل ملامت میدانم که چرا آنرا که در نظرم در گرانبهائی بود از دست داده ام.

قطعاً ملامتم خواهید کرد با آنهمه علاقه که درمن خلق شد چرا غفلت کرده و جویا نشدم از کجا بدست او افتاده؟ چنین پرسشی میسر نبود زیرا علاوه

براینکه جواب صریحی نمیشنیدم و اگر جوابی میداد لغز و معما و مطلبی دستگیر نمیشد موجبات ناراحتی و پریشانی خیالش میگردید.

به کتابخانه گنج دانش گاهی از خارج جهت فروش کتاب وارد میکرد ضمن کتبی که به بیروت یا مصر سفارش داده بود يك جلد کتاب اضافی بـزبان عربی موسوم به الاشتراکيه رسیده بود که مؤلف آن نیکلا حداد نویسنده نامی بود و چون کتابی به این نام در ایران تا آن موقع ناشناس و ناطلبیده هم بود میتوان گفت بمنظور تبلیغ فرستاده شده بود.

باعلاقه‌ای که بکسب اطلاع از عقاید کمونیستی داشتم کتاب مزبور را بعاریه گرفتم و چون بزبان عربی احاطه نداشتم بکلمك یکی از ملایان نجف دیده که معروف بسلماسی و از طرف وزارت عدلیه رئیس یکی از محاضر شرع و نسبت خانوادگی هم پیدا کرده بود مشغول ترجمه شدم.

در این کتاب نفیس نیکلا حداد نسبت بـبرخی عقاید و نظریات کمونیستها مستدلا بحث کرده و برای اینکه درك مسائل سهل باشد در هر مورد شواهدی زنده و قابل فهم اقامه کرده بود.

متأسفانه ترجمه این کتاب به پایان نرسید و قسمت عمده آن هم که با تحمل زحمت فراوان ترجمه شد از دست داده‌ام.

این کتاب سرمایه‌داران را متهم میکرد که آنچه اندوخته و میاندوزند از طریق غیر مشروع و مالک بلا معارض و واقعی آن شناخته نمیشوند و موارد متعددی را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده بود که مفاد دو فقره آنرا که بخاطر مانده ذیلا نقل میکنم:

۱- للوید جرج نخست وزیر انگلستان را مورد مثل قرار داده و نوشته بود در بین اشخاص حقوق بگیر درشت‌ترین رقم حقوق را داراست و فرض کرده بود نامبرده حداکثر پنجاه سال در این سمت بوده و سالی ده هزار لیره حقوق گرفته و اگر يك پنس آنرا هم خرج نکرده باشد ۵۰۰۰۰۰ لیره عایدش میشود.

و این مبلغ را از دارائی او که ۱۰۰۰۰۰۰ لیره تخمین میزند تفریق و میبرد و ۵۰۰۰۰۰ لیره اضافی از چه مسری تحصیل شده و چنانچه از راه غیر مشروع بدست نیآورده و مدعی شود در نتیجه ربا خواری یا بازرگانی و سایر کارهای سود بخش اندوخته است باز هم غیر مشروع و جز کلاهبرداری و تقلب و تصاحب مزورانه مال نمیتوان عنوانی بدان داد و برای این گفته خود چنین استدلال میکرد:

پول به تنهایی قادر به تولید مثل نیست اگر کسی از راه ربا خواری و جهی تحصیل کند از بیچارگی مستمندان سوء استفاده کرده و اگر از راه بازرگانی اندوخته باشد مصرف کنندگان محتاج را از طریق احتکار و اعمالی مانند آن مجبور نموده بقیمتی گرانتر از میزان تمام شده خریداری نمایند. و اگر کارخانه دار از فروش محصولات کارخانه گرد آورده باشد به مهندسین و کارگران اجرت کمتری داده و اضافه قیمتی که از دسترنج آنها حاصل شده تصاحب نموده است و قس علیهذا.

۲- در مورد زمین بحث جالب و دلچسبی داشت. نوشته بود قطعات زمین بایر و لم یزرع در هر کشوری فراوان است و تا کسی بفکر عمران و آبادی آنها نیفتاده نه مالکی دارد و نه قیمتی. بمحض اینکه شخص بیخانمانی برای حفظ خود و عائله اش از سرما و گرما آلونکی در آن ساخت صاحب پیدا میکند و در مقام مزاحمت برمیآید و پس از کشمکشها بالاخره بایر داخت مبلغی تراضی میکنند.

اولین کلبه که ساخته شد مدعی مالکیت در مقام فراهم آوردن موجبات حیات و تملك برمیآید و بر اثر احتیاج مستمندان و رو آوردن بآن زمین قیمت پیدا میکند و هر چه در آن ساختمان بیشتر میشود مالک بقیمت میافزاید تا بمیزان سرسام آوری میرسد و آن وقت علل پیدایش قیمت را و اینکه بچه کسی تعلق دارد مورد بحث قرار میدهد و باین نتیجه میرسد اشخاصی که در آن زمین

ساختمان و سکونت کرده‌اند باعث شده‌اند زمین قیمت پیدا کند لاغیر و با آنکه قیمت متعلق بآنهاست مدعی مالکیت من غیر حق از آن استفاده‌های سرشاری میبرد و این استدلال قابل دفاع بنظر نمی‌رسد.

ج - سومین تحفه که در خلال تشکیلات حزب بدستم رسید رساله خطی بالنسبه مفصل بدون عنوانی بود در ردیف الاشتراکیه يك نسخه از آن استنساخ کردم متأسفانه آنرا هم از چنگم ر بوده‌اند.

ترجمه آن را از زبان اسپرانتوییکی از رفقا نسبت میدادند ولی خود او چنین ادعائی نداشت بعلاوه بقدری خوب و سلیس ترجمه شده بود که با اطلاع از پایه و مایه و طرز انشاء و نگارش او این نسبت قابل باور نبود.

رساله مذکور کلیه تأسیسات و تشکیلات موجود در کشورها را با عبارات هیجان‌انگیزی بیاد تمسخر و استهزاء گرفته و آنها را ساخته و پرداخته سرمایه‌داران بمنظور حفظ منافع خودشان میدانست. مفاد چند فقره آن بشرحی است که ذیلا نقل میشود ولی نه باین شلی و ولی و وارفتگی.

۱- در مورد دستگاه پلیس و ژاندارم معتقد بود از افراد غارت شده بدست سرمایه‌داران تشکیل شده و برای اعاشه اضطراراً باین کار تن در داده و تفنگ بدوش شب و روز مشغول حفظ و حراست اموال غارت شده خود که نزد سرمایه‌داران متمرکز شده میباشند تا آنها بتوانند بفراغ بال و آسایش خیال به عیش و نوش بکوشند و از اموال یغما شده حد اکثر استفاده را ببرند و مخارج آنها نیز تحمیل بملت است.

۲- در مورد قشون متذکر شده بود رژیم سرمایه‌داری عده‌ای را که کارشان منحصر بخوردن و خوابیدن و در جازدن است از کارهای مولد ثروت بازداشته و بخرج توده با لباس‌های پر زرق و برق رنگارنگ ملبس و مسلح میکنند تا حدود و ثغور وطن را پاسداری و در موقع ضرورت از سرحدات دفاع نمایند که از خارج کسی نتواند بر اموال آنها تسلط یابد و چپ نگاه کند در

صورتیکه یکوجب از خاک وطن در اختیار و تملك آنان نیست و اگر اموال منقول و غیر منقول سرمایه داران مستثنی شود دیگر چیز قابل دفاعی باقی نمی ماند.

۳- در مورد فرهنگ اظهار عقیده کرده بود کلیه تأسیسات آن بمنظور اینستکه لزوم سرمایه داری و اطاعت کور کورانه از سرمایه داران را به اطفال تزریق و تلقین کنند و مر کوز آنها سازند که رژیم سرمایه داری سنت طبیعی و از بدو خلقت وجود داشته و غیر قابل تغییر و انعطاف است و بدون چون و چرا باید مطیع و منقاد بود.

۴) سرمایه داران را موجدین حقیقی مطبوعات و جرایدمی دانست و معتقد بود قلمی گردش نمیکند مگر آنکه منافع این طبقه ملحوظ باشد و در هر مورد هم امثال و شواهدی ذکر میکرد.

در همین باب جای آن است ذکر کنم که در مجله الهلال منطبعه مصر گاه گاهی شرح حالات بعضی زعمای حزب کمونیست از قبیل کارل مارکس و انگلس و لنین نوشته می شد که آنها را ترجمه کرده و در روزنامه وطن بطبع میرسید.

باب سوم - تشکیلات

در جنگ بین الملل اول ایران جولانگاه متخاصمین گردید و همینکه پایتخت مورد تهدید روس قرار گرفت رؤسا و گردانندگان احزاب دموکرات و اعتدال مهاجرت کردند و احزاب لاق و تق و بحال انحلال افتاد بعداً هم که موجبات تشکل فراهم گردید نفاق بین سر جنبانان حزب دموکرات رخنه کرد و به تشکیلی و ضد تشکیلی قسمت شدند. بنابراین پس از مراجعتم از زنجبان از طرفی تشکیلاتی نبود که بدان به پیوندم و از طرف دیگر جزوه فوق الذکر احساساتم را ذکر کون و دیگر نمیتوانستم خود را بمرامنامه حزب دموکرات

قانع نمایم این بود که بفکر تشکیل حزب کمونیست بر آمدم پس از تفکر بسیار باین نتیجه رسیدم ارجح آنست که تبلیغ بجهات ذیل از طبقه معلم شروع شود:

(۱) با سایر طبقات صمیمیتی نداشتم بعلاوه چون در دوره خدمت معارفی همواره غمخوار معلمین و هر وقت مورد تعدی مدیران مدارس یا رؤسای وزارت معارف واقع میشدند برای رفع تعدی از هیچ کوششی فروگذار نمیکردم مورد اعتماد آنها بودم و یقین داشتم منورین و متجددین از پیشنهادم حسن استقبال خواهند کرد.

(۲) دارای سواد و معلومات بودند و بهتر درك مطلب میکردند.

(۳) چون سر و کار آنها با محصلین و بالملازمه با اولیاء آنها روابط حسنه داشتند زمینه برای گسترش فکر مناسب تر بود.

(۴) اکثراً مجرد و غم فرزند و نان و جامه و قوت نداشتند که آنها را مرعوب و از استقبال امور اجتماعی خطرناک بازدارد.

این بود که چند نفر زبده و نخبه آنها را که حرارت و افکار تند داشتند گرد آوردم جزوه کذائی را قرائت کردم و تشکیل حزب کمونیست را در میان گذاشتم با پیشنهادم موافقت نمودند و بعنوان هیئت مؤسس شروع بکار شد.

جزوه موصوف بعنوان مرآه قبول و نظامنامه‌ای هم با اقتباس بعضی مواد آن از نظامه‌های سایر احزاب تنظیم گردید.

هیئت مؤسس هر يك داوطلب تشکیل حوزه شدند و همینکه چند حوزه تشکیل یافت کمیته محلی تهران را از بین نمایندگان حوزه‌ها انتخاب کردند.

حاجت به توضیح نیست که تشکیلات محرمانه و در خفا بود و برای این که جلب سوء ظن نشود جلسات غالب حوزه‌ها در مدارس قدیمه که اعضاء حزب بعنوان طلبه در آن منزل داشتند تشکیل میگردد و مسجد حاج میرزا ابوالحسن معمار نزدیک امامزاده یحیی را بخاطر دارم یکی از آنها بود.

بموازات تشکیل حزب مجمعی هم از معلمین تشکیل گردید که بعداً

موسوم با اتحادیه شد و معضلات و مشکلات عمومی و خصوصی آنان که اهمش تأخیر پرداخت حقوق بود حل و فصل می شد ضمناً معلمین مستعد به حزب جذب می شدند .

باب چهارم - یونس

انقلاب روسیه با کشتارهای وحشتناک فزون از حد و خرابیهای بی حسابی که در آن زمان تنها از زلزله و کوههای آتش فشان ساخته بود بمرحله ختام رسید و مخالفین انقلاب مغلوب و منکوب و آخرین مقاومت هایشان درهم شکست و رژیم جمهوری شوروی سوسیالیستی مستقر گردید. هنوز دولت ایران رژیم مزبور را نشناخته و مبادله سفیر نشده بود معذک جسته و گریخته چند نفری از باد کوبه بقصد تبلیغات کمونیستی بطور قاچاق در نقاط مختلف شمال و تهران سبز شدند.

دوستی داشتم موسوم به عبدالکریم بهبهانی که مدتهاست فوت کرده و بیاد نمی آورم آشنائی من و او از کجا شروع شده بود و ظن قوی می رود که در اجتماعات با هم آشنا شده باشیم این شخص برای سیاست بافی دلش غنچ میزد و به هر دسته و اجتماعی سر میکشید و طالب سفره گسترده بود با افکار من آشنا و اطلاع پیدا کرده بود در چه عالمی سیر می کنم روزی بسراغم آمد و چنین آغاز سخن کرد: اقدامات شما تا موقعی که با کمینترن (کمونیست بین المللی) رابطه پیدا نکنید و تشکیلات شما را برسمیت نشناسند حاصلی ندارد یکنفر از روسیه آمده و با من آشنا شده و مأموریت تشکیل حزب کمونیست در ایران با اوست، صلاح اندیشی میکنم وسایل ملاقات شما را فراهم نمایم و قوای متفرق را تمرکز داده تشریک مساعی نمائیم و من جواب دادم با تبلیغات سوئی که بر علیه بالشویک ها می شود و افکار عمومی بر علیه آنها تهییج و تجهیز می شود چنانچه

مردم اعم از موافق یا مخالف اشخاص خارجی و ناشناسی را در بین ما مشاهده کنند می‌رمند و حنای ما رنگی نخواهد داشت باید کوشش کرد نفرتی که در اثر تبلیغات سوء که منشاء و مبنایش معلوم نیست تولید و در اذهان جای گرفته از میان برود و یا لااقل تخفیف یابد و افکار عده قابل توجهی را روشن و متمایل ساخت و بر حسب اقتضای زمان با اشخاصی که از خارج می‌آیند راه داد و از آنان استفاده عملی کرد و بعلاوه باید خود را بقدری قوی کنیم که کمینترین بسراغ ما بیاید نه آنکه ما برای شناساندن خود دنبال آن برویم.

چون بحث و استدلال و اصرار را از حد گذراند بملاقات تمکین نمودم ولی تعیین وقت را موکول به بعد کردم.

جریان ملاقات با مرحوم عبدالکریم بهبهانی را بکمیته محلی که باصطلاح کمونیستها خود صدر آن بودم ولی آنوقت این عنوان مصطلح نبود گزارش دادم موافقت نمودند با او ملاقات ولدی الاقتضا بحوزه‌ای که خود عضو آن هستم دعوتش نمایم که از طرز تشکیلات ما اجمالاً اطلاع پیدا کند.

وقت ملاقات تعیین شد با شخص جلمبر ضعیف الجته لاغر اندام مهتابی رنگی که ارمنی بنظر می‌رسید و بنام یونس معرفی شد مواجه گردیدم چنین استنباط شد که جوانی بی‌اطلاع و از مرام و نظامات کمونیستی فقط کلمه رفیق را یاد گرفته و غرابتی هم نداشت زیرا حزب کمونیست روسیه با عده بسیار محدود فقط از نارضایتی مردم و قشون توانسته بود استفاده کرده دستگاہ تزاری را سرنگون سازد و هنوز دست به تبلیغات نزده و در مقام انتشاراتی بر نیامده بودند و کمونیزم فقط برای کسانی قابل درک بود که با آثار کارل مارکس و انگلس آشنائی داشتند و این عده هم در مرکز روسیه دست بکار انقلاب و باز کردن جا برای خود در تشکیلات کشور بودند و در اقصی نقاط مخصوصاً قفقاز و باد کوبه که اکثراً مسلمان و با اینگونه افکار فاصله زیادی داشتند فقط اسمی از کمونیست و بالشویک بگوشها رسیده بود. یونس یکمرتبه هم به حوزه آمد و

غفلتاً ناپدید گردید.

این نکته را باید یادآوری کرد که اگر در این رساله از همه اشخاص نام نبرده و میبرم باین علت میباشد که چنانچه در قید حیات باشند ممکن است خودشان و در صورت فوت بستگانشان راضی نباشند و اگر استثنائی قائل شده و نام چند تن را برده و میبرم بدین سبب است که معرفت دارند و ذکر یا عدم ذکر آنان بالسویه است.

همچنین ذکر نام چند نفری که از خارج آمده‌اند مانند یونس و کسانی که بعداً از آنها یاد خواهد شد بدان جهت است که هر يك نامهای مختلفی اختیار و نام خود را کتمان و افشا نمی نمودند و علت آن چون برای قارئین قابل درک میباشد نیازی بتوضیح ندارد.

باب پنجم - اسماعیل فارسی

این شخص که در تهران خود را بنام اسماعیل فارسی معرفی کرد مردی بود قدری قوی هیکل و قلدرمنش و ماجراجو. زبان روس می دانست و مختصر سواد فارسی هم داشت ترکی زبان مادریش بود با این حال عنوان عامی بر او صدق میکرد.

در حوزه‌ای که برای طرز ورود به تبلیغات تأسیس و باو تعلیمات مارکیستی واگذار شده بود معلوم گردید از حیث معلومات در ردیف یونس و پایه و مایه و اطلاعاتی ندارد و چنته‌اش خالی است.

تعجب نکنید چرا اینگونه اشخاص برای تبلیغ بایران می‌آمدند یا مأمور می شدند در آن ایام فقط کارگران در حزب کمونیست جا و راه داشتند و طبق نظامنامه اشخاص منورالفکر بعضویت پذیرفته نمی شدند و متدرجاً در اثر احتیاج یا دلایل منطقی دیگر صنف معلم و مهندس و دکتر و امثال آنها را از نیپ

منورالفکر مستثنی و بعضویت پذیرفتند و این نکته بود که من در بدو شروع بکار از آن بی اطلاع بودم.

آنچه استنباط کرده‌ام اینگونه اشخاص در آن موقع مأموریتی بخصوص برای تشکیل حزب نداشتند حزب‌سازی در شمار مشاغل و مستقلاً اقداماتی میکردند اگر منتج نتیجه و توفیق حاصل می‌شد و حزبی وجود خارجی پیدا میکرد اعم از مفصل یا مختصر قابل استفاده یا بی‌مصرف همینکه سر و صدائی راه می‌انداختند آنرا وسیله جلب کمک‌های مالی قرار می‌دادند ضمناً امور زندگی خودشان هم بگذردا اگر غیر از این بود باید لااقل مدرکی حاکی از مأموریتشان در دست داشتند که لدی‌الافتضا ارائه دهند.

در سفر باد کوبه که بعداً شرح آن می‌آید معلوم شد اسماعیل اهل باد کوبه و در آنجا بستگانی دارد.

زنی روسی داشت موقر و عقیف که از شوهرش مسن‌تر بنظر می‌رسید ولی بهیچوجه در کارهای حزبی بظاهر مداخله نداشت.

یکی از کارهای این دسته تبلیغاتچی بنظر من این می‌آمد که مخصوصاً زن روس میگرفتند و همراه می‌آوردند که ارتباط خود را با روسها قابل قبول جلوه دهند.

اسماعیل پس از ورود بتهران با چند نفر که برخی از آنها از دوستان مورد اعتماد من بودند روی هم ریخته درصدد تشکیل حزب کمونیست برآمدند و چند نفر از کارگران مطابع را جلب نمودند و می‌توان گفت بعد از معلمین دومین صنفی بود که از افکار کمونیستی استقبال نمود بمحض اینکه اطلاع یافت حزبی بدین نام تشکیل یافته است درصدد همکاری برآمدند کمیته محلی با اعتماد کسانی که با اسماعیل همکاری میکردند آنها را در تشکیلات پذیرفت و حوزه جهت آنان تشکیل داد.

باب ششم - کمیته مرکزی

اسماعیل چون در تشکیلات نفوذ نداشت و از کمیته محلی هم بر کنار بود پیشنهاد انتخاب کمیته مرکزی را نمود و در مقابل این ایراد که طبق نظامنامه کمیته مرکزی را باید کنگره متشکل از نمایندگان کمیته‌های محلی شهرها انتخاب نماید میگفت تشکیل حزب در شهرها بعلت وجود موانع و فراهم نبودن موجبات و وسایل بزودی میسر نیست که بتوان کنگره تشکیل داد و تا کمیته مرکزی تشکیل نشود کاری از پیش نخواهد رفت و نمیتوان ارتباطی با تشکیلات بین‌المللی پیدا کرد و به قدرت رسید بالاخره پیشنهادش مورد قبول و حوزه‌ها نمایندگان خود را انتخاب کردند.

در اینموقع معلمین در حدود ده - دوازده حوزه و سه چهار حوزه هم از کارگران مطابع و متفرقه بوسیله ایادی اسماعیل تشکیل یافته بود که بعلت مخفی بودن تشکیلات با حوزه‌های معلمین ارتباطی نداشتند.

جلسه نمایندگان حوزه‌ها که قائم مقام کنگره بشمار میرفت با حضور ۲۵ عضو تشکیل یافت. مذاکراتی بعمل آمد و مناقشه اصولی بین من و اسماعیل روی داد و بجائی رسید که یکی از نمایندگان حوزه‌هایی که موقع ورود اسماعیل بتهران با او همکاری می نمود و از آزادیخواهان معروف بود شدیداً باو اعتراض کرد که چرا افکار را ترور میکند و نمیگذارد مذاکرات در محیط آزاد بعمل آید.

نمایندگان آراء خود را به صندوق ریختند و چون نباید اعضاء کمیته مرکزی را کسی بشناسد اسماعیل فارسی بعنوان اینکه ارتباط و حب و بغض با اعضاء کمیته ندارد و از اشخاص دیگر بیطرف‌تر است خود را برای استخراج آراء و دعوت منتخبین تحمیل کرد و با آنکه من کاندید معلمین که دو نلث

اعضاء را تشکیل میدادند بودم و شکی نبود که اکثریت بمن رأی داده‌اند از صندوق بیرون نیامدم و هنوز بر من مجهول است بعلمت اینکه يك دنده و رك كو و غیر قابل انعطاف و پشتیبان و آلت دست اسمعیل نمیشدم از صندوق بیرون نیامدم یا مرا خام و بیتجربه ولایق مقام عضویت کمیته مرکزی نمیدانست.

من بقدری ساده لوح و خوش باور بودم که بهیچوجه به خاطر مخطور نمیکرد امکان دارد شخص هر قدر پست و دور از مزایای اخلاقی و انسانیت حاضر گردد حیثیت و شرافت را زیر پا گذاشته از اعتماد اعضاء حزبی سوء استفاده کرده خیانت نماید و اشخاصی را که به آنها رأی داده نشده به جای منتخبین واقعی قالب زند و اشخاصی را که به آنها رأی داده شده طرد نماید و این برای من معمائی بود که در انتخابات ادوار مختلف مجلس شورای ملی بعد از کودتای ۱۲۹۹ حل شد حالا که مطلب بدینجا کشید بد نیست واقعه‌ای را که شایبه خلاف در آن می‌رود نقل کنم.

وقتی که رئیس معارف خوزستان بودم شخصیکه نامش فراموش شده از تهران بریاست بلدییه شوستر منصوب شد با او سابقه آشنائی نداشتم فقط بعضی منسوبین دور او را میشناختم و تصور میکنم از خانواده سادات لاریجانی بود با آنکه غیر از مکتب‌داری در هیچ يك از کارهای محلی مداخله نمی‌کردم خیال میکرد چون رئیس معارفم از همه جا خبر دارم و مجهولات سهولت بر من معلوم میشود این بود که گاهی جهت رفع معضلات خود بامن مشورت میکرد. این شخص داعیه و کالت از شوستر را داشت و منتهای کوشش و جدیت را هم به خرج داد ولی يك رأی هم از صندوق باسم او بیرون نیامد. روزی سرافکننده و کله خورده نزد من آمد سپند آسا میسوخت و بالا و پائین می‌جست و میگفت: «آقای رئیس معارف تصور کنید همه طرفدارانم دروغ گفته و بدیگری رأی داده‌اند. فرض کنید تمام سپورهای شهر که رأی آنان را خودم نوشته و هر يك را تا پشت صندوق بدرقه کرده‌ام تقلب کرده ورقه دیگری بصندوق انداخته

باشند در مورد رأی خودم که بنام خود نوشته تحویل صندوق داده‌ام چه میگوئید لا اقل باید يك رأی بنام من از صندوق بیرون آمده باشد.

باب هفتم - اتحادیه‌ها

بعد از انتخاب کمیته مرکزی شخصی معروف بدهگان که نام کوچکش در نظرم نیست پیدا شد شکل معینی نداشت و با اسماعیل فارسی همکاری میکرد و از قرائن برمیآمد که اسماعیل او را به کمیته مرکزی هم راه داده و در مقام کسب اطلاع بر نیامدم که از کجا آمده و چه کاره بوده ایرانی الاصل و مقیم تهران یا یکی از شهرهای ایران یا از باد کوبه آمده بود علت آنهم این بود که از تیب اسماعیل و نمیتوانستم جواب قابل اعتمادی تحصیل کنم. دهگان مأمور تشکیل اتحادیه‌های صنفی بود بدو بكمك یکی دو نفر از کارگران مطبعه که عضویت حزب را قبول کرده بودند اتحادیه مطابع را تشکیل داد و چون افراد آن سرکارشان با مطبوعات و چشم و گوششان بازتر بود اتحادیه‌شان نضجی گرفت و بالنسبه نیرومند شد.

چند اتحادیه دیگر منجمله اتحادیه کارگران حمام‌ها بوسیله رضا پابره‌نه که از کارگران سرشناس حمام بود تشکیل یافت که رنگ و بوئی نداشتند.

اتحادیه معلمین در نتیجه یکی دو مرتبه اعتصاب و تحصن در مجلس برای وصول حقوق معوقه که چند ماه بتأخیر افتاده بود نیرومند و مورد توجه واقع و دولت روی آن حساب میکرد.

گر چه مرحوم حاجی محتشم السلطنه معروف وزیر معارف وقت در مجلس شورای ملی اعتصاب را به تحريك خارجي قلمداد کرد ولی این اظهار بی‌مأخذ و صرف ادعا بود و حقیقت نداشت زیرا:

اولا - در آن تاریخ هنوز مأمورین سیاسی و غیر سیاسی دولت شوروی بایران نیامده بودند.

ثانیاً - موضوع سیاسی که اعتصاب معلمین را ایجاب کند درین نبود .
ثالثاً - اگر محرك اعتصاب خارجی بود به سایر اتحادیه‌ها مخصوصاً اتحادیه مطابع که نزدیکی بیشتری بحزب داشتند سرایت کرده بود.
پس از ختم جلسه حاجی محترم السلطنه به اطاقی که معلمین در آن متحصن بودند کشانده شده و جواب نطق خود را شنید و مرحوم موحدی یکی از معلمین که نسبت تحریک خارجی او را عصبانی و از کوره بدر کرده بود بشدت او را مورد حمله زبانی قرارداد که خالی از اهانت نبود.

اتحادیه معلمین بوسیله فراکسیون حزبی اداره میشد و هر قدر سعی کردند با سایر اتحادیه‌ها از نزدیک همکاری کنند فراکسیون زیر بار نرفت و حق داشت زیرا معلمین در جامعه احتراماتی کسب کرده و اهمیت بسزائی پیدا کرده و اگر با اتحادیه‌های غیر متجانس اختلاط پیدا میکرد به موقعیت اجتماعی آنها لطمه وارد می‌آمد و در مواقع ضروری دیگر کاری از پیش نمی‌بردند .

باب هفتم - سید جعفر پیشه‌وری

برای اکثر صفات نکوهیده منجمله! دروغگوئی - خیانت ورزی - ریا کاری - طمع ورزی - حب جاه و مقام - تفوق طلبی - دغل بازی - فریبندگی و نظایر آنها چنانچه بنخواهیم کوتاه نویسی کرده همه را در یک کلمه جمع و استعمال کنیم بنظر من بتوان کلیه سیاست را جایگزین آنها ساخت و وقتی کسی میتواند قدم بمیدان سیاست گذارد که واجد بعضی از صفات مزبور باشد و اگر کم و کسری هم دارد روش سیاستمداران مبرز را سرمشق قرار داده

ضمن عمل تمرین و فرا گیرد تا بتواند در مقابل سایر سیاست مداران مقاومت و عرض اندام کند و بالاخره معدل نمره هر کس در اینگونه صفات بیشتر باشد ترجیح و تفوقش حتمی است .

سیاست بدین توصیف است که مردم دنیا را پیوسته در رعب و تزلزل نگاهداشته و نمیکذارد لقمه نانی که با تحمل انواع مصائب به کف میآورند بدون ترس و لرز از گدوفرو دهند و از سر نوشت دقیقه و ساعت بعد خود بیمناک نباشند و با آنکه اکثراً این معنی را کم و بیش درک می کنند معذک باز آماده فریب خوردن هستند دوستی ساده و خوش باور داشتم که غالباً در امر کسب و کار فریب میخورد و مورد سرزنش و نکوهش بستگانش قرار می گرفت روزی با چشم اشکبار به آنها جواب داد آخر گول يك رنگ و دو رنگ نیست هر روز به رنگ تازه فریبم می دهند .

منظور از ذکر این مقدمه کوتاه این است که اگر جعفر پیشه‌وری آنطور که در اوایل خود را نشان میداد معرفی شود بدین منظور است که از تشخیص خود و حقیقت گوئی ولو بخطا باشد تبعیت کرده باشم و نمیتوان چنین نتیجه گرفت که معتقداتم این باشد سجایائی را که در بدو امر در او دیده شده از دست نداده و تا آخر عمر پیروی کرده باشد زیرا سیاست تابع موقعیت و زمان و مکان است و بوقلمون صفتی از خصایای بارز هر سیاست مدار .

نکته لازم بتذکر دیگر اینکه اگر قبل از ذکر اسامی بعضی اشخاص کلمه آقا قید نشده نه آنست که قصد محافظه کاری یا اهانت و تحقیر کسی را داشته‌ام بلکه چون یقین به فوت آنها حاصل شده از قید کلمه آقا که در استعمالش سخاوت فراوان هم دارم و نسبت به مرده معمول و معقول نیست خودداری گردیده است .

ممکن است در خاطر بعضی خوانندگان خطوطی کند چرا از قید کلمه مرحوم یا شادروان و امثالهم امساک شده پنهان نمی کنیم نسبت به آنها خاصه

پیشه‌وری که با افکار و عقاید و بیات واقعی او در غائله آذربایجان بدرستی پی
نبرده‌ام چون عملاً وارد سیاست شده و اگر به تمام صفاتی که برای سیاستمداران
شمرده‌ام متصنف نبوده لاقلاً واجد یکی دو فقره آنها بوده که توانسته است
با بضاعت مزاجه خود را بآن مقام بکشد و با سیاست تعریف شده جداً مخالفم
قلم پیش نمی‌رود این قبیل اشخاص را با یکی از عناوین مربوط که باید بخادمین
واقعی هر جامعه اختصاص داد یاد کنم.

چند ماهی از ورود اسماعیل فارسی سابق‌الذکر نگذشته بود که جعفر
پیشه‌وری در تهران ظهور کرد گویا از نقاط شمالی ایران به تهران منتقل شده
بود و آنچه به خاطر دارم مدت‌ها به جوادزاده معروف بود.

جوانی بود صریح‌الوجه، خوش بیان و نیکو منظر، عصبانی مزاج و تندخو
و قیافه خود را مرموز نشان میداد از اصول علمی کمونیزم به جهاتی که در پیش
گفته شد اطلاعات ارزنده نداشت ولسی پیش از اسماعیل وارد و مؤمن بود.
از علوم جدید بهر کافی نداشت، علاوه بر زبان مادریش سواد ترکی و روسی
و فارسی در حدود خواندن و نوشتن داشت و قلمش روان و گیرا وای مقالاتی که
برای درج در روزنامه حقیقت می‌نوشت و بعضی بمنظور تصحیح به من ارائه میشد
از اغلاط املائی مصون نبود. بمادیات علاقه نشان میداد چندی بعد که بروسیه
رفت و تحصیل روزنامه نگاری نمود بنظم جنبه حلاوت و شیوائی نویسنده‌گی
را از دست داد و این مطلب را از مقایسه مقالات روزنامه حقیقت با روزنامه
آزیر که بعد از شهر یور/ ۱۳۲۰ دیدن دوره روزنامه نگاری منتشر نمود میتوان
درک کرد شاید هم من در تشخیص قاصر و کج سلیقه باشم ولسی یقین دارم
دست داری در طبیعت همیشه نتایج خوب نمیدهد.

نثر نویسی نیز مانند نظم نویسی است که تا کسی طبع شعر نداشته باشد
آثار مورد پسند از او تراوش نمی‌کند و همین که در مقام مقید کردن قریحه
بر آیند لطف طبعی از دست میرود.

پیشه‌وری در حوزه‌ها شرکت می‌کرد و با میزان زیادی نسبت به اسماعیل و امثال آن علاقمندی بیشتر نشان میداد و با خواهرزن یکی از دوستان که در حزب و مورد احترام بود ازدواج کرد و رفته رفته در قلوب برای خود جا باز کرد و در باطن برای رهبری حزب با آنکه افراد به رهبری کسی تن در نمیدادند با اسماعیل در مقام رقابت بر آمد و رقابت خفیه آنها از این لحاظ بود که در حزب نفوذ بیشتری پیدا کرده و در پیشگاه مقامات خارجی جلوه دهند هر يك به تنهایی پرچم دار حزب و دوام و پیشرفت حزب بسته بوجود آن‌هاست .

اعضاء حزب که دل خوشی از اسماعیل نداشتند از وجود رقابت بین این دو نفر باطناً حوشوقت و بموقع خود استفاده کردند .

باب نهم - کودتا

دولت انگلیس که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و هرج و مرج روسیه استفاده کرده سپاهیانش از طریق مرز شمال غربی ایران وارد باد کوبه شده بودند بمحض اینکه انقلاب را در شرف پیروزی و حکومت را بدست سران انقلاب دیدند جا خالی کردند و چون قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و وثوق الدوله که مباحثین آن در شماره ۲۹ مورخ ۲۴/۲/۳۰۲ روزنامه خلق به شرح ذیل معرفی شده‌اند:

- ۱- وثوق الدوله - موجد قرارداد .
- ۲- نصرت الدوله - عاقد قرارداد و گیرنده ۱۳۰ هزار لیره .
- ۳- تدین - عضو کمیته قرارداد ، ناطق قرارداد ، روزنامه نویس قرارداد .
- ۴- صارم الدوله - عاقد قرارداد .
- ۵- ملك الشعرای بهار - مداح وثوق الدوله و عضو کمیته قرارداد .
- ۶- امیراعلم - عضو کابینه قرارداد .
- ۷- صدرائی - امضاءکننده قرارداد .

- ۸- سید ضیاءالدین - مدیر روزنامه ارکان قرارداد و مجری قرارداد .
- ۹- سهراب زاده - پادو قرارداد .
- ۱۰- مشارالملک - امضاء کننده قرارداد .
- ۱۱- محاسب الممالک - امضاء کننده و مبشر قرارداد .

در اثر مخالفت شدید ملیون در نطفه خفه و بثمر نرسید و قرارداد ۱۹۲۱ هم بین دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منعقد گردید و به احمد شاه قاجار هم امیدی نداشتند و حکومت مقتدری لازم بود .

کودتای ۱۲/۳/۱۲۱۹ بر اه افتاد مثلی است معروف گریه مرتضی علی را از هر طرفی که سرنگون کنید با پنجه روی زمین می آید و چون معاصرین مادر و پدر و اقربای کودتا را میشناسند و توضیح و تشریحی لازم نیست فقط بیک تفسیر قانونی اکتفا میکنیم .

در قوانین مجازاتی کلیه کشورها قیام بر ضد حکومت ملی تا اعدام مجازات دارد ولی این کیفر را با صراحت قانون نمیتوان در حق همه قیام کنندگان مجری داشت و آنچه تا کنون دیده شده فقط کسانی مورد مجازات واقع میشوند که قیام آنها درهم کوفته و بثمر نرسیده باشد و فی الواقع کیفر دادن به اینگونه اشخاص برای این نیست که چرا بر ضد حکومت ملی کودتا کرده اند بلکه مجازات عدم موفقیت خود را تحمل می کنند زیرا اگر کودتایی به نتیجه رسید و حکومت سابق واژگون شد علاوه بر آنکه مناصب عالیه را تا مقام سلطنت اشغال خواهند کرد در عداد نوابغ دوران قهرمانان ملی و قائیدین عظیم الشان در می آیند و این مسئله نه تازکی دارد و نه منحصر بیک کشور است تا بوده همین بوده منتهی در این عصر کودتا را بد روز کرده اند .

آقا سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد که از مؤسین و گردانندگان کمیته آیین بود به فاصله دو ماه بعد از قرارداد با اتحاد جماهیر شوروی در تاریخ ۳ جمادی الاخر ۱۳۳۹ مقام نخست وزیری را اشغال کرد با

توقیف عده کثیری از رجال و حکومت سازان که به آنها مهلت داده نشد لباس عوض نموده نان را به نرخ روز بخورند مردم را امیدوار و بر زخمهای درونی آنها مرهم گذاشت ، اصلاحاتی را شروع کرد و با خوردن دواغ سلامتی و اذان گوئی در وزارتخانه‌ها و تظاهراتی نظیر آنها بر طرفداران خود افزود. با آنکه مردم به نبوغ سیاسی آقای طباطبائی امیدوار بودند دیری نپائید که اسمش از دفتر سفید بدفتر سیاه منتقل و طنین‌های تصنیف پر شور قربان کاینه سیاهت باز آی مردم بجائی نرسید .

طرفداران روسها چه قبل و چه بعد از شناسائی جمهوری شوروی بشدت از آقای طباطبائی مذمت میکردند و پیوسته در مقام تخریب و سقوط او بودند جویای علت شدم بخاطرم میآمد می گفتند زمانی که آقای سید ضیاءالدین طباطبائی بریاست هیئتی بمنظور برقرار کردن روابط سیاسی و اقتصادی بین ایران و حکومت آذربایجان قفقاز که مخالف انقلاب بالشویکی بوده اند بیاد کوبه رفته سر و سری با حزب مساوات آنجا داشته .

تزدیک بزمان کودتا روزنامه حقیقت که صاحب امتیاز آن مرحوم عبدالکریم بهبهانی و مدیر مسئول آن مرحوم دهگان متصدی امور اتحادیه‌ها بود شعار «رنجبر روی زمین اتحاد» انتشار یافت. سر مقاله‌های آن بقلم پیشه‌وری و از نویسندگان دیگر حزب بندرت مقاله در آن دیده میشد .

یگانه روزنامه‌ای بود که با اعلامیه دولت آقای طباطبائی تحت عنوان «حکم میکنم» که عنوانی بس قلدر منشانه بود تحت عنوان «تو که هستی» پاسخ داد. پیشرفت روزنامه حقیقت روز افزون و پرتیراثرترین روزنامه‌های روز و در ظرف مدت قلیلی طرفداران فراوان پیدا کرد و یک تنه در مقابل تمام جراید مخالف با آنکه بوسیله دولت تقویت میشدند با سرسختی مقاومت وهمه را بیاد انتقاد میگرفت و از زخم زبان آن ایمن نبودند .

با آنکه روزنامه حقیقت یکورقی و خرج زیادی نداشت معذک نمیتوان

ادعا کرد با وجوه اشتراك و تكفروشی نمیتوانست خود را اداره کند و از خارج كمكى نمی گرفت آنچه درك می شد این بود مقامات علاقمند به كمك كم و بیش صد یا دو یست نسخه آ بونه میشدند و حق اشتراك می پرداختند و ظاهر را حفظ مینمودند.

در این موقع سفیر شوروی رفیق رشتین با آنکه ظاهراً دیپلمات تازه کاری بود پخته و موقع شناس و میخواست مانند سیاست مداران ورزیده رویه خود را با اوضاع روز هم آهنگ کرده و عاقلانه و بدون جار و جنجال بیهوده برای پیشرفت مقاصد دولت متبوعه اقدام نماید و همین که جای قدمی را محکم کرد کام دیگر بردارد و این رویه مورد پسند اسماعیل فارسی که تقاضاهایش کمتر مورد اجابت قرار میگرفت نبود بدین جهات اسماعیل در بین اعضاء حزب با آنکه حنایش رنگی نداشت شروع به تحریکات و مشوب ساختن اذهان نمود و بالاخره رشتین تغییر کرد و ندانستم تغییر او بر اثر کاغذپرائیهای اسماعیل بود یا علل دیگری داشت.

با آنکه عنوان این باب کودتا است دوسه موضوع گفتنی دیگر داشتم که نخواستم برای آنها باب جدا گانه باز کرده مطلب بدرازا کشید این بود که با نهایت ایجاز و احتصار در این باب گنجاندم.

باب دهم - مسافرت بادکوبه

دوماه کم و بیش از کودتا میگذشت روزی اسماعیل فارسی بملاقاتم آمد و اظهار داشت در تفلیس از نمایندگان احزاب کمونیست کشورها کنگره ای تشکیل میشود کمیته مرکزی شمارا بمناسبت اینکه صدر کمیته محلی تهران هستید با یکی دیگر از رفقا تعیین نموده که باتفاق من در کنگره شرکت کنیم چون کنگره بزودی تشکیل میشود ظرف دو روز آماده حرکت شوید و عذری